

بر خورد

آرا و اندیشه‌ها

✓ دادگاه حافظ و مهاجرت پرستوها

ایمان دارم و می‌دانم پشت پازدن تو به تمام جاذبه‌های غرب و خود را در معرض ناملایمات وطن عزیزمان قرار دادن ایثاری ست بزرگ... و هیچ نیرویی قادر نیست علاقه و بستگی تو فرزند پاکباز را به مادر وطن منکر و مانع گردد، دلم از این همه غفلت و بی‌توجهی به ارزش‌های نادر در رابطه با برخوردهای مغرضانه با بزرگانی چون تو می‌لرزد و از تکرار دعوت خواهش گونه از عزیزان دور از وطن در غزل زیر، احساس نگرانی خود را به عرض می‌رسانم:

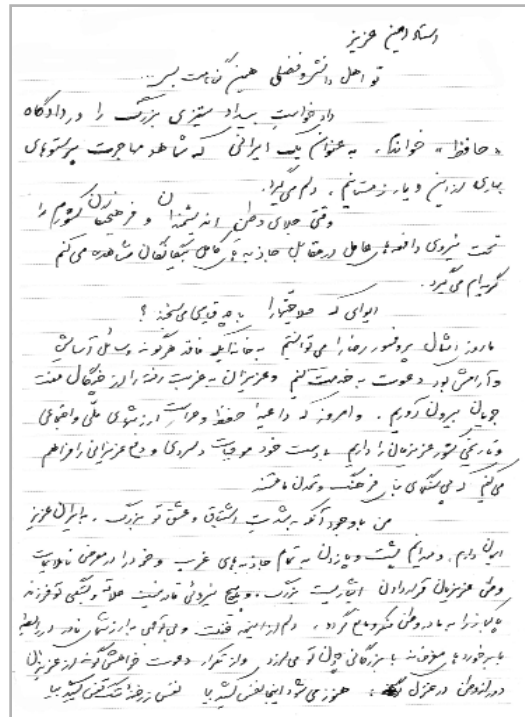
هنوز می‌شود این‌جا نفس کشید بیا
نفس ز رخنه‌ی تنگ قفس کشید بیا
به این بهانه، هوا ابری است و توفانی ست
کدام چلچله از لانه دس کشید بیا
به مامی که خزان باغ ما به غارت بُرد
چرا که منت هر خار و خس کشید بیا
هجوم خانه برانداز فصل سرما رفت
زمین باغ دوباره نفس کشید بیا
امیدوارم روزی گفته‌های مسوولین مملکت در تقدیر و بزرگداشت
دانشمندانی چون جناب عالی جامه‌ی عمل بیوشد. باشد که دبستگی
فرزانگان را به این سرزمین مقدس افزون گرداند و چنین باد.

حمید مقدم کرمانشاهی (بازنشسته‌ی دانشگاه تهران) - تهران
استاد امین عزیز، تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس...
دادخواست بیداستیزی بزرگ را در «دادگاه حافظ» خواندم، به‌عنوان
یک ایرانی که شاهد مهاجرت پرستوی بهاری از این دیار زمستانی‌ام، دلم
می‌گیرد.
وقتی جلای وطن اندیشمندان و فرهیختگان کشورم را تحت نیروی
دافعه‌های عامل در مقابل جاذبه‌های کامل بیگانگان مشاهده می‌کنم،
گریه‌ام می‌گیرد. ای وای که صلاحیت‌ها را با چه قیاسی می‌سنجد؟
ما روزی امثال پروفیسور رضا را می‌توانستیم به خانه‌ی بی که فاقد
هرگونه وسایل آسایش و آرامش بود، دعوت به خدمت کنیم و عزیزان به
غربت رفته را از چنگال مفت‌جویان بیرون آوریم و امروز که داعیه‌ی حفظ
و حراست ارزش‌های ملی، اجتماعی و تاریخی کشور عزیزمان را داریم، با
دست خود موجبات دل‌سردی و دفع عزیزانی را فراهم می‌کنیم که پی
سنگ‌های بنای فرهنگ و تمدن ما هستند.
من با وجود آن‌که به شدت اشتیاق و عشق تو بزرگ به ایران عزیز

✓ سد سیوند، پاسارگاد و درد دل یک کشاورز

عبدالرضا بازبندی - مرودشت فارس

تاسف شدید خود را نسبت به منع انتشار مجله‌ی **حافظ** ابراز می‌دارم
و امید دارم که به همت مدیران دل‌سوز و مدبر هرچه زودتر رفع توقیف شود
و بار دیگر مجله‌ی **حافظ** در مجله‌فروشی‌ها در دسترس خوانندگان قرار
گیرد. با دریغ و درد که هنوز جامعه ما فاقد مطبوعات آزاد و مستقل
می‌باشد، شاید بهای آن را آن‌چنان که باید و شاید هنوز نپرداخته‌ایم.
باری بگذریم، خدمت‌تان عرض شود که این‌جانب ساکن فارس، شهر
مرودشت می‌باشم و شغل این‌جانب نیز کشاورزی است و در کنار کشاورزی
به مطالعه‌ی کتب، مجلات و کارهای فرهنگی نیز مشغولم و هم‌چنان که
مستحضری از مشترکان مجله‌ی **حافظ** نیز می‌باشم و اگر وقتی گیر
آوردم، اکثر مقالات را مطالعه و از نظر می‌گذرانم. در مجله‌ی حافظ تاکنون
چند بار نسبت به احداث سد سیوند و آثار باستانی پاسارگاد مقالاتی از طرف
اشخاص محترم چاپ گردیده است که متأسفانه گاه فاقد کارشناسی لازم
و در پاره‌یی موارد به دور از واقعیات می‌باشد. از آن جمله مقاله‌ی «سد
سیوند و اثرات مخرب زیست‌محیطی آن بر نیریز» به قلم دکتر حسن علی



پیشاهنگ در صفحه‌ی ۴۰ شماره‌ی ۳۶ مجله‌ی حافظ که مثال «شنیدن کی بود مانند دیدن» است. چرا که به نظر می‌رسد که خود آقای دکتر پیشاهنگ (نویسنده‌ی مقاله) محل را رویت نکرده باشد و فقط به شنیده‌ها قضاوت کرده است.

بدون شک، مسوولیت حفظ، مرمت و نگاهداری آثار باستانی به شانه‌ی تک‌تک افراد جامعه می‌باشد که وجود یک نهاد یا سازمان تنها سنبل این کار است. آثار باستانی شناسنامه‌ی یک ملت و اسناد هویت تاریخی یک ملت است. خصوصاً ملتی با سابقه و پیشینه‌ی ملت ما که فرهنگ و خرد خود را در معماری، قالی‌بافی، شعر و... برای نسل‌های بعد به یادگار گذاشته است و از بین رفتن این آثار بدون هیچ‌گونه شکی خسارتی عظیم و فاجعه‌ی فرهنگی است که هرچه زودتر باید جلوی آن گرفته شود که بررسی و مطالعه‌ی آثار گذشتگان چراغ راه آیندگان است و امید که در حفظ و نگاهداری آثار تاریخی و فرهنگی همه خود را مسوول بدانیم و از آن غفلت نوزیم.

این جانب از آن‌جا که فاصله‌ی کمی تا مجموعه‌ی آثار پاسارگاد دارم به حضور گرامی و سرسبزتان می‌رسانم که:

۱- آرامگاه کورش و مجموعه‌ی پاسارگاد هرگز به زیر آب نخواهد رفت، چرا که این مجموعه در دشت واقع شده و سد سیوند در کوه‌های مجاور که حدوداً ۵ کیلومتر فاصله خواهند داشت، احداث شده است. بنابر این نگرانی بی‌مورد است.

۲- گفته می‌شود که با احداث سد سیوند رطوبت هوا افزایش یافته و باعث سرعت فرسایش سنگ‌ها می‌گردد. می‌پرسم: آیا زمان نرسیده که مجموعه‌ی بارزشی چون پاسارگاد حتا جدا از این که در مجاورت آن سدی احداث شود یا نشود، فقط به علت بودن در آب و هوای باز، در سالن‌های سرپوشیده، نگاهداری شود و مجهز به کلبه‌ی وسایل گردد تا خسارت‌ها به حد اقل کاهش یابد.

۳- سال‌هاست که به علت رونق کشاورزی و برداشت آب، دیگر رودخانه‌ی کوچک سیوند به رودخانه‌ی کُر نمی‌ریزد و سد سیوند بالاتر از سرچشمه‌های رود سیوند قرار گرفته و تامین منبع آب سد از سیلاب‌های فصلی خواهد بود و این رود کوچک خود به تنهایی هیچ تاثیری بر دریاچه‌های ملشت و بختگان نداشته است و یا حد اقل احداث سد سیوند هیچ‌گونه تاثیری بر این دریاچه‌ها نخواهد گذاشت.

۴- اکوسیستم بومی منطقه سال‌هاست که به علت بی‌مدیریتی به هم ریخته است. عقده‌ی آن را سر سد سیوند خالی نکنیم.

۵- آیا همین قدر که نگران آثار باستانی هستیم (که باید هم باشیم) نگران وضع کشاورزان منطقه و امرار معاش مردم هم هستیم؟ نگران آب آشامیدنی و آب کشاورزی و تولید محصولات کشاورزی هستیم؟ هنگامی که من کشاورز هر روز شاهد پایین رفتن آب‌های شیرین در عمق‌های ۱۵۰ متری هستیم و هر روز به شوری آب‌ها اضافه می‌شود، هزینه‌ها بالاتر می‌رود و درآمدها هر روز کاهش می‌یابد، اضطراب معاش تمام ذهن مان را در همه وقت گرفته که مگر کشاورزی را وانهییم، رو به کارهای خدماتی یا دلالی بیابوریم. شما اگر به جای مردمان منطقه بودید، با این همه مشکلات رو به فزونی آیا باز هم عشق‌تان به آثار باستانی به همین اندازه بود؟

آیا وقتی بود ما دچار تهدید شده است و زندگی ما که بستگی مستقیم به میزان آب موجود دارد که هر روز از دست‌مان بیش‌تر فاصله می‌گیرد و ما را در غیاب خود به عزا می‌نشانند و...

راستی ضروری‌ترین چیزها برای یک زندگی ساده چیست؟
ضمناً برای آن‌که از نوشتن این نامه به آن ماهنامه، تصوّر منافع و اغراض شخصی نرود، باید به اطلاع برسانم که زمین‌های کشاورزی این‌جانب زیر پوشش آب‌دهی این سد قرار نمی‌گیرد. جسارت این‌جانب را به بزرگی خودتان ببخشید.

☑ سد سیوند و درد دل یک شاعر

رامتین لوزانی - تهران

در تعقیب مقاله‌ی آقایان دکتر ناصر تکمیل همایون در حافظ شماره‌ی ۲۳ و دکتر حسن‌علی پیشاهنگ در شماره‌ی ۳۶، راجع به ضرورت نگاهداری از پاسارگاد که با آب‌اندازی سد سیوند در معرض خطر است، شعر زیر را به خوانندگان ارجمند نشریه‌ی گرامی حافظ که در محاق تعطیل است، تقدیم می‌کنم:

به‌پا گشته سدی که ماند به‌جای
چو تر همه، کان‌را هنر دود اوست
همه آشک از دیده‌ی کور ریز
گیاه و دد و دام ز آن‌جا شود
میانش یکی رود «پلوار» هست
به نیریز و دریاچه‌ی بختگان
امید کشاورز پُرکار را
ندارد توان پراکندگی
کشاورز را توش و آرام هست
ز تاریخ و فرهنگ گنجینه است
تو بینی گهرها ز پیشینیان
همه یادگاران زرین بود
بمانده است فرهنگی از راستان
چنین گوهری درخور موزه است
هم از گفته‌های چو کُر و گهر
نمودار آسایش و رنج‌هاست
سیوها و بیکان و مهمیز نیز
هم از رزم گردان و گردنکشان
ز اشکانیان و از اسلامیان
همان پادشاه درستی‌گرای
که قرآن ورا ذوالقرن خوانده است
پاسارگاد شناسنامه‌ی ما بود
نیاکان ما را بُده پایگاه
همی بگسلند اصل و پیوند را
میبادا یکی تیغ در دست مست
به زیر گل و لای گردد نهان
همه آهن و سنگ گردد فراز

شنیدم به سیوند دیرینه‌پای
که آن‌را زبان بیش از سود اوست
نه گرمی دهد، نی بود نورخیز
دریغ است کان دره دریا شود
در آن تنگه کلو بین کهسار هست
رود آب پلوار و باشد روان
به کشت آورند آب پلوار را
کشاورز آن‌جا کند زندگی
به تنگه‌ی بلاغی دد و دام هست
بلاغی پُر از گنج دیرینه است
درون زمین آشکار و نهان
تمدن در این تنگه دیرین بود
در آن جای از دوره‌ی باستان
چه سیمین و زرین که در کوزه است
هم از شیوه‌ی زندگی و هنر
ز پیشینیان اندرو گنج‌هاست
ز جام شراب و ز شمشیر تیز
هم از بزم بینی در آن‌جا نشان
بسی گنج‌ها مانده آن‌جا نهان
در آن تنگه کورش نهاده است پای
از آن سه چنین گنج‌ها مانده است
به نزد هر آن‌کس که دانا بود
گرامی بود آن کهن جایگاه
اگر آب گیرند سیوند را
نیازد بدین کار فرزانه دست
دریغ است کان دره‌ی باستان
به‌جای گل و سبزه و کبک و باز

خرد را بدین کرده پیوند نیست
عزیزان چرا خانه ویران کنید؟
مقدس بود گنج دیرینه پای
چرا زیر لای این مقدس کنید؟
نه آنم که از پیشرفت زمان
به از دانش اندر جهان یار نیست
ولی جای این کار این جای نیست

«یونسکو» از این کار خرسند نیست
هم آیندگان را پریشان کنید؟
که از دوده‌ی پاک مانند به‌جای
به‌جان محمد دگر بس کنید
بری باشم و کهنه خواهم جهان
روان را و جان را پرستار نیست
خرد را و دل را بدین رأی نیست

✓ در حمایت از ماهنامه‌ی حافظ

حسین فهیمی - ارومیه

با درود فراوان خدمت شما امیدوارم در نهایت سلامت بوده و با تمامی توان به خدمت علمی و فرهنگی خود به میهن پرافتخارمان مشغول باشید. باری، هنوز امیدوارم که بشنوم وزارت فرهنگ سعه‌ی صدی نشان داده و مجوز انتشار مجدد ماهنامه‌ی وزین حافظ را که - که خداوند ایران حافظش باد - با نگاهی به اعتراض گسترده‌ی اهل علم و ادب ایران برقرار نموده و دوستداران این ماهنامه‌ی اندیشه و خرد را که به‌حق در تاریخ مطبوعات ایران کم‌تر همانندی برای آن می‌توان یافت، از وجود آن غرق لذت کرده است. به امید آن روز. بعد از دیدار چند ساعته‌ی شما ایمان یافتم که شما از جانشینان خلف دانشمندان گذشته‌ی ایران‌زمین هستید که در نهایت صداقت و سادگی به‌جز خدمت به خلق و اعتلای اندیشه‌ی مردم به چیز دیگری نمی‌اندیشید. آفرین بر شما که علم‌تان را در راه خدمت به وطن صرف می‌کنید. از این که به قسمتی از سوالات بنده که سال‌هاست بی‌جواب مانده بود، پاسخ دادید، از شما ممنونم. نامه‌ی دیگر به وزیر ارشاد نوشتم که امیدوارم مثل نامه‌ی اول بی‌پاسخ نماند و ایشان متوجه باشند که مردم کنونی ایران حافظه‌ی ضعیفی ندارند و در آینده هم مثل حال حاضر منتظر شنیدن جوابی برای توقیف تنها نشریه‌ی ایران که برای اهل ادب و فرهنگ مفید بود، هستند.

✓ باز هم در حمایت از حافظ

علی اعتمادی - تهران

درود فراوان به سرافرازان و راست‌قامتان خالقین مجله‌ی وزین و گران‌مایه‌ی حافظ، علی‌الخصوص به جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین، ستاره‌ی درخشان آسمان و ادب ایران عزیز! من هم بنا بر ایرانی بودنم و افتخار به این سرزمین کهن و کشور آباء و اجدادی‌ام با مردان بزرگوار و نستوه مجله‌ی عزیز حافظ و حرمت نهادن به عقاید و افکار و ایده‌های متعالی آن عزیزان، با شما یک‌صدا شده فریاد می‌زنم ما ایرانی هستیم و ایران‌زمین را با همه‌ی افتخارات فرهنگی‌اش از جان و دل دوست داریم و به خادمین ادب‌پرور این مرز و بوم پُرگهر خنای قوت گفته و به آن‌ها با تمام وجود ارج نهاد، به هر وسیله که در امکانات‌مان باشد برای برافراشته نگاه‌داشتن پرچم مقدس علم ادب کهن‌دیارمان از هیچ‌گونه حمایت دریغ نمی‌نماییم. به امید پیروزی حق بر باطل که انتظار می‌رود به‌زودی تاریکی‌ها، ندانم‌کاری‌ها، خودپسندی‌ها، غرورهای کاذب، مقام‌پرستی‌های زودگذر هر چه زودتر به اتمام رسیده و صبح پیروزی و سرفرازی دمیده و حقیقت مسلم نمایان گشته، که «تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد».

حافظ: متأسفانه در پی لغو امتیاز نشر ماهنامه‌ی حافظ، به خلاف سابق، از چاپ بخش بسیاری از این همه مقاله، اظهار نظر، نامه، شعر، داستان که دوستان و همکاران برایمان می‌فرستند، محروم شده‌ایم. کسانی که این فرصت را از ما و شما (و خوانندگان ارجمندمان) سلب کردند، چه پاسخی دارند؟

✓ باز هم از حمیدرضا پهلوی و شاپور علی‌رضا

امید فاطمی - تهران

عطف به نامه‌ی قبلی‌ام در شماره‌ی ۳۶ در خصوص زن جوان تهرانی موسوم به فلور آقاسی و اتهام حمیدرضا پهلوی (برادر شاه سابق) و یا همسر او به قتل آن زن جوان، باید عرض کنم که همان‌طور که بنده در نامه‌ی مذکور نوشتم، زن حمیدرضا، ایرانی بود و هما خامنه‌ای نام داشت، در حالی که شما در شماره‌ی ۳۷ مجله (ذیل شعری برای مرحوم حسن مخبر فرهمند) نوشته‌اید که پسر وی مرحوم پروفیسور مخبر فرهمند باجناب حمیدرضا پهلوی بوده است و این اشتباه است، زیرا زن پروفیسور مخبر فرهمند (نماینده‌ی مجلس از همدان) لهستانی بود و خواهر این زن لهستانی، همسر شاپور علی‌رضا بود، به این معنی که شاپور علی‌رضا باجناب پروفیسور مخبر فرهمند بود و نه حمیدرضا پهلوی. به‌همین دلیل هم پس از مرگ شاپور علی‌رضا، سرپرستی پسرش در ایران به عهده‌ی خاله‌اش (زن پروفیسور مخبر فرهمند) واگذار شد.

در خاتمه باید به عرض برسانم که شاید این جزئیات، اهمیت چندانی برای بعضی از خوانندگان مجله نداشته باشد، اما چون مجله‌ی حافظ در مقام ثبت تاریخ معاصر، برای آیندگان بی‌خبر از همه‌جا قطعاً به‌عنوان یک مرجع و منبع، محل استناد واقع خواهد شد، باید هرگونه اشتباهی (ولو جزئی) در صفحات آن تصحیح شود که آیندگان، گمراه نشوند.

✓ در تأیید رحیم زهتاب‌فرد

محمود سمیعی - تهران

در شماره‌ی ۳۸ «نشریه‌ی داخلی دوستداران حافظ» رنج‌نامه‌ی مفصل و تحلیلی روزنامه‌نگار پیش‌کسوت آقای رحیم زهتاب‌فرد را مطالعه کردم و آن را تأیید می‌کنم، یعنی می‌گویم: مردمی که تشکل سیاسی و اجتماعی ندارند، نباید انتظار داشته باشند که دولت‌های وقت به اعتراضات آن‌ها اعتنایی کند. نامه‌های اعتراض‌آمیز افراد که درباره‌ی لغو مجوز و توقیف ماهنامه‌ی حافظ نوشته می‌شود، اگر به‌صورت متشکل از طرف سندیکا یا اتحادیه یا یک حزب نوشته شود که پشت سر آن صدهزار نفر عضو باشد، ارزش و تأثیر دارد و گرنه آن‌چه البته به جایی نرسد، فریاد است. در روزنامه‌ی آفتاب مورخ دوشنبه ۲۳ بهمن ۸۵ خواندم که پرونده‌ی حافظ هم به دادگاه رفته است. آیا فکر می‌کنید، اگر برای شخصیتی مانند شما لازم شود ضمانت کنند چند نفر برای آزادی شما سند به دست به داسرای مراجعه می‌کنند؟ باید متشکل‌تر حرکت کنید.